نگین‌های زبان‌شناسی ۴۷

زبان، سوسور و ویتگنشتاین؛ بازی با واژه‌ها

رُی هریس

راحله گندمکار

علی
شهید

سرشناسه	:	هریس، روی، ۱۹۳۱ - م.
Harris, Roy		
عنوان و نام پدیدآور	:	زبان، سوسور و ویتگنشتاین: بازی با واژه‌ها/ ری هریس؛ [مترجم] راحله گندمکار.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر علمی، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۵ص.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س‌م.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۰۹-۷
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	عنوان اصلی: Language, Saussure and Wittgenstein: how to play games with words, ۱۹۸۸.
عنوان دیگر	:	بازی با واژه‌ها.
شناسه افزوده	:	گندمکار، راحله، ۱۳۶۱ -، مترجم
رده بندی کنگره	:	P۱۰۶
رده بندی دیویی	:	۴۰۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۸۰۷۱۵۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیپا

زبان، سوسور و ویتگنشتاین

بازی با واژه‌ها

زبان، سوسور و ویتگنشتاین

بازی با واژه‌ها

رُی هریس

ترجمه: راحله گندمکار

دانشگاه علامه طباطبائی

زبان، سوسور و ویتگنشتاین
بازی با واژه‌ها
رُی هریس
ترجمه: راحله گندمکار
(عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)
چاپ اول ۱۴۰۱
تیراژ : ۵۰۰ نسخه
چاپخانه: رامین
لیتوگرافی: باختر
شابک: ۷-۵۰۹-۴۰۴-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش: خیابان انقلاب- خیابان ۱۲ فروردین- خیابان شهدای ژاندارمری
پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲ و ۶۶۴۶۰۵۱۲
www.elmipublications.com
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

یادداشت ناشر

با تلاش مداوم و ستودنی نسل‌های پی در پی زبان‌شناسان ایران، آنچه در آغاز در قالب دانشی نوپا و وارداتی در علوم انسانی به‌کشورمان راه یافته بود، اکنون به علمی بومی و در خدمت زبان فارسی و زبان‌های ایران قرار گرفته است.

امروز دیگر برتمامی متخصصانی که به نوعی با مطالعه‌ی زبان سر و کار دارند، آشکار شده است که آگاهی از ابزارهای علمی چنین مطالعاتی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید.

انتشارات علمی با بیش از صد و پنجاه سال خدمت در ساحت فرهنگ و نشر برای انتشار مجموعه‌ی وسیع از آرای برجسته‌ترین متخصصان این مرز و بوم به ویژه در حوزه مطالعات ادب فارسی، افتخار دارد مجموعه‌ی تازه‌ی خود را با نام «نگین‌های زبان‌شناسی» در اختیار تازه آشنایان با زبان‌شناسی و نیز متخصصان این حوزه قرار دهد.

این مجموعه، شامل ترجمه و تالیف نوشته‌هایی است که به همت یارانِ «علمی» در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

محمدعلی علمی

تقدیم به استادم

آقای دکتر مجتبی منشی‌زاده

گرانقدری همیشه‌پشتیبان

(مترجم)

زبان هزارتویی از مسیرهاست.

ویتگنشتاین

این زبان است که سبب یگانگی قوه‌ی نطق می‌شود.

سوسور

رُی هریس (۲۰۱۵-۱۹۳۱)، زبان‌شناس انگلیسی، استاد زبان‌شناسی همگانی در دانشگاه آکسفورد و عضو افتخاری سنت اِدموند هال بود. او سابقه‌ی تدریس در دانشگاه‌های هنگ‌کنگ، بوستون و پاریس را داشت و بورسیه‌های متعددی را از دانشگاه‌های آفریقای جنوبی، استرالیا و مؤسسه‌ی مطالعات پیشرفته‌ی هند دریافت کرده بود. کتاب‌های او در زمینه‌ی مکتب اصالت تلفیق (Integrationism)، نظریه‌ی ارتباط، نشانه‌شناسی و تاریخ اندیشه‌ی زبانی از اعتبار جهانی برخوردارند. هریس یکی از بنیان‌گذاران انجمن بین‌المللی مطالعات یکپارچه‌ی زبان و ارتباط و سردبیر مجله‌ی *زبان و ارتباط* بود. او کتاب *دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی* را به انگلیسی ترجمه کرد و نوشته‌های متعددی در باب سوسور و اندیشه‌های او به رشته‌ی تحریر درآورد.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱
۱. متن و بافت ۷
۲. نام و نام‌گذاری ۱۷
۳. واحدهای زبان ۳۳
٤. زبان و اندیشه ٤٥
٥. نظام و کاربر زبان ٥٧
٦. اختیاری بودن ۷۱
۷. دستور ۹۱
۸. تنوع و تغییر ۱۲۷
۹. ارتباط ۱۳۹
۱۰. زبان و علم ۱۷۳
خلاصه‌ی رویدادهای مهم زندگی ۱۸۳
زندگی‌نامه ۱۸٥
منابع ۱۸۹
واژه‌نامه‌ی فارسی به انگلیسی ۱۹۱
واژه‌نامه‌ی انگلیسی به فارسی ۱۹٥
نمایه ۱۹۹

پیشگفتار

تاریخ زبان‌شناسی جدید، تاریخ کشفیات تازه درباره‌ی زبان‌های ناشناخته‌ی دنیا نیست، بلکه تاریخ آرای متضادی در باب تحلیل زبان است. از این منظر، تاریخ زبان‌شناسی با تاریخ جغرافیا یا تاریخ فیزیولوژی یا هر یک از علوم طبیعی وجه اشتراک اندکی دارد.

در دنیای یونانی- رومیایی، پژوهش‌های زبانی به سه شاخه‌ی مجزا تقسیم شده بودند؛ منطق، بلاغت و دستور. این دسته‌بندی سه‌گانه و تأثیرگذار، در برنامه‌های درسی دانشگاه‌های برتر اروپا نهادینه شد و از آن زمان تا به امروز، بر کل اندیشه‌ی زبانی در سنت غرب، به شکلی غیرقابل انکار نافذ بود.

پژوهش‌گران غربی به جای این‌که آن تقسیم‌بندی را به چالش بکشند، یکسره آن را پذیرفتند. به هر حال، در مقاطع زمانی گوناگون در طول دو هزار سال اخیر، مسئله‌ی رابطه میان منطق، بلاغت و دستور در کانون توجه دانشگاهیان بوده است. این مسئله موضوع اصلی فلسفه‌ی اصحاب وجه[1] در قرون وسطی بود و در پژوهش‌های متخصصان پورت رویال[2] قرن هفدهم نیز به نوعی ضرورت مبدّل شد. اکنون، بار دیگر این مسئله به موضوع مهمی در مباحث مربوط به زبان تبدیل شده است، هرچند شیوه‌ی بررسی آن در دهه‌های اخیر قرن بیستم، به شکل قابل‌ملاحظه‌ای با روش بررسی‌اش در دوره‌های پیشین تفاوت دارد. این تفاوت بارز تا حد زیادی به سبب آرای دو نفر است: سوسور و ویتگنشتاین.

---

1. Modistae
2. Port Royal

این دو متفکر، به شیوه‌های کاملاً متفاوتی، پیشگامان جنبشی فکری بودند که بر اندیشیدن در باب زبان در قرن بیستم مسلط شده است. این دو در ارزیابی دوباره و جدی نقش زبان در انسان، نقش اساسی ایفا کردند. تأثیر این ارزیابی مجدد را شاید بتوان به این شکل خلاصه کرد. زبان، دیگر در درک دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، از نقش ثانوی برخوردار نیست، بلکه نقش اصلی را ایفا می‌کند. واژه‌ها دیگر فقط برچسب‌های کلامی یا ابزارهای ثانوی ارتباطی نیستند که به چیزهای مختلف اطلاق شده باشند، بلکه تولیدات جمعی حاصل از تعامل اجتماعی و ابزارهایی اولیه‌اند که انسان‌ها از طریق آن‌ها دنیایشان را شکل می‌دهند و می‌آفرینند. این نگرش قرن بیستمی به زبان، تأثیرات قابل‌توجهی بر کل علوم انسانی داشته است که به ویژه در زبان‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی قابل‌ملاحظه‌اند، اما هنوز هم در تمامی این حوزه‌ها، انقلابی که سوسور و ویتگنشتاین در شیوه‌ی تفکر در باب زبان پدید آوردند، تمامی مسیرش را طی نکرده است.

آرای هریک از این دو متفکر، مجموعه‌ی وسیعی از تفسیرها، ترجمه‌ها، تعبیرها و انتقادها را به همراه داشته است، به گونه‌ای که حتی گزارش این مجموعه، امروزه نوشته‌ی مفصلی را می‌طلبد که البته در زمره‌ی اهداف نویسنده‌ی کتاب حاضر نیست. افزون بر این، قرار نیست نویسنده به دنبال طرح جریان‌های پیچیده‌ی تأثیراتی باشد که بر سوسور و ویتگنشتاین اثر گذاشته است، و یا متأثر از آرای این دو است. هدف نوشته‌ی حاضر، بسیار تعدیل‌شده‌تر و محدودتر است. با وجود آثار متعددی که در باب هر یک از این دو متفکر به رشته‌ی تحریر درآمده، به شکل حیرت‌آوری، کمتر نوشته‌ای به مقایسه‌ی دیدگاه‌های آن‌ها در باب زبان اختصاص یافته است. دلایل گوناگونی برای این امر می‌توان در نظر گرفت. سوسور و ویتگنشتاین در رشته‌های دانشگاهی بسیار متفاوتی تحصیل کرده بودند. سوسور هیچ‌گاه پیامدهای ضمنی زبان‌شناسی‌اش را به حوزه‌ی فلسفه نکشاند و ویتگنشتاین نیز هرگز از

پیامدهای فلسفه‌اش در زبان‌شناسی حرفی نزد. هر یک از اینان به نوبه‌ی خود، چنان انقلابی در رشته‌شان پدید آوردند که به اندازه‌ی کافی مفسران را سرگرم خود می‌کرد، آن هم بدون این‌که بخواهند به مقایسه‌ی این دو رشته با هم بپردازند. به هر حال، امروزه از منظر تاریخی، این مسئله روشن است که با وجود تفاوت‌های اساسی و آشکار میان آرای این دو، وجوه اشتراک بارزی نیز دیده می‌شود. دیدگاه‌های سوسور و ویتگنشتاین در باب مسائل زبان و مشکلاتی که در نهایت با آن‌ها روبرو می‌شوند، شباهت‌های گوناگونی به هم دارند. بنابراین، چنین می‌نماید که طرح خلاصه‌ای از تلاقی افکار سوسور و ویتگنشتاین در باب زبان، بی‌فایده نباشد، آن هم بدون این‌که نیازی به گزارش وجوه افتراق آرای این دو باشد.

نیازی به گفتن نیست که حتی در این بررسی مختصر نیز همه چیز به تعابیر نویسنده از این دو شخصیت برجسته بستگی دارد. مقایسه در خلأ صورت نمی‌گیرد و البته در این‌جا هم نمی‌توان به قضاوت مفصل تمامی آن تعابیر پرداخت، زیرا این کار مستلزم طرح تفسیرهای پر از جزئیاتی است که از حوصله‌ی نوشته‌ی حاضر خارج است. در نهایت، بهتر است مقایسه‌ی موردنظرمان را به شکلی شُسته و روفته مطرح کنیم و اجازه دهیم زبان، به گفته‌ی ویتگنشتاین حرف‌های لازم را بزند، یعنی خودش وارد بازی شود و حرف‌اش را بزند. فرض‌مان این است که دیدگاه‌های سوسور و ویتگنشتاین همگرایی مهمی را نشان می‌دهند و این مورد تاکنون مطرح نشده است؛ به ویژه در این باورشان که روشنگرترین قیاس برای فهم چگونگی کارکرد زبان، مقایسه‌اش با نوعی بازی قاعده‌مند است. هیچ اصطلاح خاص و پذیرفته‌شده‌ای برای اطلاق به این تشابه وجود ندارد؛ البته در جامعه‌ای که برخی بازی‌ها برخلاف جوامع اروپایی، چندان متداول نیستند و مثلاً شطرنج، تنیس، بازی با ورق و غیره، بازی‌های روزمره به حساب نمی‌آیند، این نوع مقایسه‌ی زبان با بازی، چندان مقبول نمی‌نماید. با توجه به این خلاء واژگانی، مجبور می‌شویم

به شکل مبهمی درباره‌ی «قیاس با بازی‌ها»[1] یا «از منظر بازی‌ها»[2] صحبت کنیم. شاید *بازی با زبان*[3] عنوان مناسب‌تری برای این کتاب می‌بود، اما ایرادش این بود که مفهوم «بازی زبانی» به ویژه در مورد دیدگاه ویتگنشتاین به کار می‌رود و در نتیجه ممکن بود تصور شود، تعبیر ویتگنشتاین از مسئله‌ی موردنظرمان، در نگاهی نقادانه بر تعبیر سوسور از این موضوع تحمیل شده است. خوشبختانه، شواهدی در *دوره‌ی زبان شناسی عمومی*[4] وجود دارد که نشان می‌دهد این‌گونه نیست.

اگر تاریخ در تحمیل هرگونه تعبیری دست داشت، اتفاقاً عکس این ماجرا رخ می‌داد. در واقع، تأثیر فلسفه‌ی متأخر ویتگنشتاین در خارج از کلاس‌های درسی فیلسوفان دانشگاهی، تا حد زیادی به دلیل این واقعیت است که چنین فلسفه‌ای به دنیای فرد روشنفکری ورود کرد که پیشتر آرای سوسور را پذیرفته بود. توجه به بازی‌ها در *پژوهش‌های فلسفی*[5] شاید حس آشنایی در خوانندگانی برانگیخته باشد که از مدت‌ها قبل با استعاره‌ی مورد علاقه‌ی سوسور آشنا بودند. اگرچه ممکن است در میان طرفداران جدی ویتگنشتاین، زمزمه‌ی این مطلب که «نخستین فیلسوف قرن» آرای سوسور را پذیرفته است، ناشایست و توهین‌آمیز تلقی شود، اما در تاریخ فرهنگ، آن چیزی به عنوان گفته‌ی فیلسوفان قلمداد می‌شود که جامعه فکر می‌کند آن‌ها گفته‌اند. سقراط این درس را به نیابت از تمامی وارثان‌اش با هزینه‌ی گزافی آموخت.

در فصل‌های پیش رو، به این واقعیت نپرداخته‌ایم که سوسور و ویتگنشتاین در دوره‌ی خاصی زندگی می‌کردند و در این زمانه، تمدن غرب به تدریج جایگاهی بی‌سابقه را برای بازی‌ها در نظر می‌گرفت، اما در نهایت به

1. games analogy
2. games perspective
3. *The Language Game*
4. *Cours de Linguistique Générale*
5. *Philosophische Untersuchungen*

عنوان پدیده‌ای فرهنگی در کل دنیای غرب پذیرفته شد. نباید این مطلب را نیز فراموش کنیم که هیچ‌یک از این دو، بازیکن به حساب نمی‌آمدند. اهمیت این مسئله را باید در موقعیت دیگری مورد بررسی قرار دهیم. این امر، ملاحظات اجتماعی و سیاسی‌ای را دربرمی‌گیرد که سوسور در گسترده‌ترین مفهوم‌اش تحت عنوان ملاحظات «نشانه‌شناختی»[1] از آن‌ها یاد می‌کند؛ و اگر قرار باشد در این‌جا به شکل مطلوبی حتی فقط به نشانه‌شناسی[2] بازی‌ها به مثابه ارتباط در فرهنگ قرن بیستم بپردازیم، دست کم باید مطالب دو کتاب را یکجا به نگارش درآوریم.

من برای نوشتن همین مقایسه‌ی ساده، مدیون همفکری افراد زیادی هستم، به ویژه همکاران و دانشجویانی که در باب مسائل مطرح‌شده در جریان مباحثه‌ها نقش داشتند. در هر صورت، شاید قدردانی‌ام باعث شرمندگی‌ام شود، زیرا استفاده‌ی من از اندیشه‌ی دیگران اگر گزینشی نباشد، فایده‌ای ندارد. سوسور و ویتگنشتاین، هر دو نگرش‌های فراوانی در باب زبان به دست دادند و تعجبی ندارد که تفسیر آراءشان تا این اندازه بحث‌برانگیز است. به هر حال، من به ویژه از دکتر بریژیت نرلیخ[3] سپاسگزارم؛ با او سمینار مشترکی در باب این نویسنده در آکسفورد در سال ۱۹۸٦ برگزار کردیم و از آقای س. ج. فارو[4] متشکرم که پرسش‌هایش مرا واداشت تا جدی‌تر بیاندیشم. در مورد ویتگنشتاین، آن‌چه در این مباحثه‌ها بیش از همه چیز موضوع را برایم روشن کرده، اثر اخیر دکتر بیکر و دکتر هکر[5] است. هر دو این‌ها به پرسش‌های کسالت‌بارم با صبر و حوصله و تواضع فراوان پاسخ داده‌اند.

---

1. semiological
2. Semiology
3. Dr Brigitte Nerlich
4. S. J. Farrow
5. Dr G. P. Baker and Dr P. M. S. Hacker

بخش‌هایی از این کتاب را زمانی نوشتم که در حکم استاد مدعو در دانشگاه جواهر لعل نهرو[1] در دهلی نو در سال ۱۹۸٦ حضور داشتم. می‌خواهم از معاون دانشگاه و پروفسور گیل[2] برای دعوتم به سخنرانی در آن‌جا تشکر کنم و همچنین از شرکت‌کنندگان هندی قدردانی کنم که در این سخنرانی با حضور پرشورشان به دنبال یافتن پاسخ برای مسائلی در باب زبان بودند؛ همان مسائلی که در این نوشته به آن‌ها پرداخته‌ام.

در نهایت، از دکتر تیلور به خاطرش دعوت‌اش نه تنها برای مشارکت بلکه برای طراحی و انتشار مجموعه‌های جدیدی درباره‌ی تاریخ زبان‌شناسی سپاسگزارم. آغاز این مجموعه با چنین موضوع بحث‌برانگیزی، آن‌گونه که نوشته‌ی حاضر به آن می‌پردازد، حکایت از حضور ویراستاری دارد که نگاه ماجراجو و حکایت‌بخش‌اش به تاریخ‌نگاری، این نوشته را پدید آورد؛ نوشته‌ای که سال‌ها پیش باید در حوزه‌ی زبان‌شناسی شکل می‌گرفت. به هر حال، سوسور و ویتگنشتاین را به سختی می‌توان به دو اسب هم‌قدرت ارابه‌ای در تاریخ تشبیه کرد که همسو و هم‌قدرت در مسابقه در کنار هم قرار گرفته‌اند.

1. Jawaharlal Nehru University
2. Professor H. S. Gill

۱

متن و بافت

سوسور و ویتگنشتاین هیچ‌یک از نظر فکری مدیون دیگری نبوده‌اند. این دست کم، فرضی است که باید به هنگام هر مقایسه‌ای میان این دو در نظر بگیریم. آن‌ها مسیرهای دانشگاهی‌ای را دنبال کردند که باید در سال‌های نخست قرن حاضر به هم می‌رسید، اما این‌گونه نشد، و نگاهی به زندگی‌نامه‌هایشان (← پیوست) این واقعیت را نشان می‌دهد. در همان ایامی که سوسور سخنرانی‌های تأثیرگذارش را در باب زبان‌شناسی در ژنو ارائه می‌داد، ویتگنشتاین جوان مشغول تحصیل در رشته‌ی مهندسی در منچستر بود و زمانی که ویتگنشتاین *رساله‌ی منطقی- فلسفی*[1] را نوشت، سوسور از دنیا رفته بود. اگرچه برخی از آشنایان آرای ویتگنشتاین (از جمله چ. ک. آگدن[2]) بدون تردید با *دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی* سوسور آشنا بودند، اما هیچ شاهدی وجود ندارد که ویتگنشتاین نیز آن اثر را خوانده باشد و اگر هم خوانده باشد، هرگز در نوشته‌هایش به سوسور ارجاع نداده است. کسانی که ویتگنشتاین را می‌شناختند، به یاد نمی‌آوردند که با او درباره‌ی سوسور بحثی کرده باشند. بنابراین، بر اساس شواهد موجود، به نظر می‌رسد در استقلال کامل اندیشه‌ی سوسور و ویتگنشتاین درباره‌ی زبان هیچ تردیدی وجود نداشته باشد.

اگرچه این دو مسیر دانشگاهی متمایز در هیچ نقطه‌ای با هم تلاقی نداشتند، اما پیچ‌وخم‌های این مسیرها به لحاظ ساختاری شباهت‌هایی را نمایش

---

1. *Tractatus Logico-Philosophicus*
2. C. K. Ogden

می‌دهند. هر دو این متفکران از خانواده‌های مرفّه و بااستعداد بودند و هر دو با نخستین اثر فوق‌العاده درخشان‌شان چنان تأثیری گذاشتند که نظم دانش زمانه‌ی خود را دگرگون کردند. *رساله‌ی منطقی- فلسفی* ویتگنشتاین در سالنامه‌ی فلسفه‌ی طبیعی به چاپ رسید؛ زمانی که نویسنده‌اش ۳۲ ساله بود، در شرایطی که سوسور «یادداشت‌هایی در باب نظام واکه‌های آغازین در زبان‌های هندواروپایی»[1]اش را وقتی منتشر کرد که فقط ۲۱ سال داشت. به هر حال، هر یک از این‌ها اوج شهرت‌اش را به عنوان شخصیتی برجسته مدیون اثر متأخری است که پس از مرگ‌اش منتشر شده است؛ *دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی* در مورد سوسور و *پژوهش‌های فلسفی* در مورد ویتگنشتاین. در هر دو موارد نیز رابطه‌ی میان آثار اولیه و متأخر، موضوع بحث و مجادله است.

بر اساس یکی از تفسیرهای موجود، سوسور و ویتگنشتاین چهره‌ی کاملاً دوگانه‌ای را در ارتباط با زندگی دانشگاهی‌شان نشان داده‌اند، به این معنی که هر یک با دیدگاهی در باب زبان کارشان را آغاز کردند و با رد همان دیدگاه و طرح نگرشی کاملاً متفاوت، به آن پایان بخشیدند. به تعبیری دیگر، برخلاف تفاوت‌هایی که ادعا می‌شود میان دیدگاه سوسور اولیه و سوسور متأخر وجود داشته است، درست مانند تفاوت‌هایی که میان ویتگنشتاین اولیه و متأخر مطرح می‌شود، تا حد زیادی مبالغه شده است. در نتیجه برخی از منتقدان، آثار هر یک از این متفکران را به شکلی پیوسته و یکپارچه می‌دانند و بعضی دیگر، نه تنها مجموعه‌ی این آرا را غیریکدست می‌دانند، بلکه معتقدند آن‌ها نظرات اولیه‌شان را در نوشته‌ی بعدی‌شان رد کردند.

اما به هر حال، در مورد تأثیر انقلابی آثار تکمیل‌شده‌ی این دو در رشته‌های دانشگاهی مربوط، اتفاق‌نظر کلی وجود دارد. جورج فن رایت[2] درباره‌ی ویتگنشتاین متأخر چنین می‌نویسد که او «در تاریخ اندیشه، هیچ نیایی ندارد.

1. Mémoire sur le système primitif des voyelles dans les langues indo-européennes
2. George von Wright

اثر او چرخشی اساسی در مسیرهای فلسفه‌ی موجود را نشان می‌دهد» (فن[1] ۱۹۶۷: ۲۳). با اندکی تغییر، همین مطلب را می‌توان در مورد سوسور متأخر و زبان‌شناسی نیز بیان کرد. سوسور و ویتگنشتاین، هر دو در زمان کمال اندیشه‌شان، نگرش منسجمی نسبت به زبان و به عنوان عنصر اصلی فهم ما از جهان پیرامون داشته‌اند. افزون بر این، هر دو عمیقاً درگیر این مسئله بودند که با در نظر گرفتن نقش حیاتی زبان، چطور هر یک می‌توانند مبانی علمی رشته‌ی موردنظر خود را پایه‌ریزی کنند.

برای درک بهتر این دغدغه‌ی آن‌ها باید آثار سوسور و ویتگنشتاین را در بافت تاریخی مشترکی مجسّم کنیم که متشکل از آرای گوناگون درباره‌ی زبان است و در دانشگاه‌های اروپای قرن نوزدهم رواج داشت.

* * *

فلسفه‌ی غرب در قرن نوزدهم هنوز هم دیدگاهی را در باب زبان دنبال می‌کرد که قرن‌ها بی‌تغییر باقی مانده بود. بر اساس این دیدگاه، اندیشه و زبان، کنش‌های جداگانه‌ای به حساب می‌آمدند؛ زبان کنشی بود که با واژه‌ها سروکار داشت و اندیشه کنشی بود که با تصورات یا ایده‌ها درگیر بود؛ واژه‌ها به ایده‌ها وابسته بودند، اما ایده‌ها به واژه‌ها وابستگی نداشتند. ایده‌ها مابه ازای اشیاء، ویژگی‌ها و روابط در جهان خارج در نظر گرفته می‌شدند که از طریق حواس امکان درک می‌یافتند. این ایده‌ها در ذهن می‌توانستند در قالب گزاره‌های ایجابی یا سلبی با هم ترکیب شوند. در نتیجه، در گزاره‌ی «جان[2] فریبکار است»، دو ایده‌ی «جان» و «فریبکاری» در ذهن به شیوه‌ی خاصی با هم ترکیب می‌شوند و رابطه‌ی مشخصی بین آن‌ها ایجاد می‌شود. این رابطه در گزاره‌ی «جان فریبکار نیست» انکار می‌شود. تصور بر این بود که برای وقوع چنین عملیات ذهنی‌ای، لازم نبود ایده‌ها در هیأت واژه‌ها تجلی یابند. به همین

1. Fann
2. John

ترتیب، این امکان نیز مطرح می‌شد که تفکر می‌تواند ساحتی غیرکلامی داشته باشد. در نتیجه، برای استنتاج از گزاره‌ی «جان فریبکار است» به صورت «نباید به جان اعتماد کنیم»، نوعی انتقال ذهنی از یک قضاوت[1] یا حُکم به قضاوت دیگر در نظر گرفته می‌شد که باز هم نیازی نبود به واسطه‌ی کلام صورت گیرد.

این تصویر از زبان، تنها زمانی شکل می‌گیرد که کسی بخواهد اندیشه‌هایش را با فرد دیگری در میان بگذارد. در نتیجه، اگر من بخواهم قضاوت‌ام را درباره‌ی این‌که «جان فریبکار است» برای شخص دیگری بیان کنم، باید واژه‌های «جان فریبکار است» را به زبان بیاورم؛ البته می‌توانم این نظرم را به زبان‌های مختلف دیگری نیز بیان کنم، آن هم با توجه به این‌که مخاطبم انگلیسی، فرانسوی، آلمانی یا سخنگوی زبان دیگری است. بنابراین، حُکم یا قضاوت در پیوند با شکل خاصی از واژه‌ها نیست. هر زبانی این کار را می‌کند، به شرط این‌که زبانی که انتخاب کرده‌ایم واژه‌هایی داشته باشد که بتوانیم آن تصور یا نظر را انتقال دهیم و امکانات دستوری لازم را داشته باشد تا بتوانیم عناصر تجزیه‌ناپذیر را با هم ترکیب کنیم و واژه‌های مجزا را شکل دهیم. این واژه‌ها به نوبه‌ی خود از طریق رابطه‌ای مطلقاً قراردادی و از منظر تاریخی تصادفی، به ایده‌ها مرتبطند و از کشوری به کشور دیگر تفاوت دارند. به طور خلاصه، نظریه‌ی جمله این است که هر جمله حُکمی را رمزگذاری می‌کند و هرکسی که با این رمزگان، یعنی زبان، آشنا باشد، می‌تواند آن را رمزگشایی کند؛ یا دست کم این سازوکاری است که از منظر فلسفی، آرمانی محسوب می‌شود. به هر حال، به اعتقاد فیلسوفان، این سازوکار آرمانی همواره در عمل به این شکل به وقوع نمی‌پیوست، بنابراین باید در این فرض که واژه‌ها بازتاب دقیق اندیشه‌های متناظر یا عملکرد ذهنی‌اند، کاملاً محتاطانه برخورد می‌شد.

1. judgement

در واقع، این غیرقابل اعتماد بودن، یکی از دلایل مهمی بود که سبب شد زبان به عنوان موضوعی جالب برای فیلسوفان مورد توجه قرار گیرد. تردید نسبت به درستی عملکرد زبان در فلسفه، و شک‌گرایی در این مورد، دست کم به دوره‌ی بیکن[1] بازمی‌گردد (هریس ۱۹۸۱: ۱ به بعد). در این‌جا باید بین دو شیوه‌ای تمایز قایل شویم که بر اساس آن‌ها، بر حسب سنت فلسفی، زبان ممکن است گمراه‌کننده باشد. ممکن است انطباقی میان واژه و واقعیت[2] وجود نداشته باشد؛ بارزترین نمونه در این مورد می‌تواند این باشد که ما واژه‌ای برای چیزی داریم که اصلاً وجود ندارد، هرچند که افراد به اشتباه بر این باورند که وجود دارد. به عنوان مثال، باور به این‌که ماده‌ای به نام «مایه‌ی آتش» وجود دارد، آن هم به این دلیل که در زبان انگلیسی واژه‌ی phlogiston هست که به ماده‌ای اطلاق می‌شود، می‌تواند یکی از شیوه‌های گمراهی به واسطه‌ی زبان باشد. در چنین مواردی، میان واژه و ایده عدم انطباق وجود ندارد، بلکه بحث بر سر عدم انطباق تصور و واقعیت است. به همین ترتیب، زمانی که باور بر این بود که زمین مسطح است، یکی از تعاریف فرهنگ لغت برای واژه‌ی «زمین» به صورت «پهنه‌ی مسطح خاکی که نژاد انسان در آن ساکن است»، به این دلیل نادرست نبوده که با تصور انسان از زمین سازگار نیست، بلکه به این علت نادرست بوده که با واقعیت‌های زمین‌شناختی مطابقت نداشته است.

این موارد را باید از مقوله‌ی نسبتاً متفاوت عدم انطباق زبانی تفکیک کنیم؛ یعنی مواردی که آن‌چه گمراه‌کننده است، تصور ما نیست، بلکه شیوه‌ی بازنمایی زبانی آن است. به عبارت دیگر، مسئله بر سر دستور آن لفظ است. نمونه‌ی معروف این مورد در دستور پورت رویال در سال ۱۶۶۰ مطرح شد و به کاربرد حرف تعریف مربوط می‌شد. بر اساس دستور پورت رویال، حرف تعریف فقط می‌توانست در مواردی به کار رود که اسم موردنظر، چیزی را

1. Bacon
2. reality